بررسی

از حزب توده تا جامعه سوسیالیست‌ها

خلیل ملکی در سال ۱۲۸۰ در تبریز در خانواده‌ای بازاری و طرفدار جنبش مشروطه زاده شد و در سال ۱۳۴۸ درحالی‌که از سوی دربار و شخص علم در دفتر او در بخش تحقیقات اجتماعی کار می‌کرد، از دنیا رفت. او از ابتدای زندگی سیاسی خود دست‌به‌قلم بود و فعالیت سیاسی خود را با نوشتن نقدها و مقاله‌های سیاسی و نظری در مطبوعات آغاز کرد. در سال ۱۳۹۶ مجموعه کامل مقالات خلیل ملکی در پنج جلد از سوی نشر اختران و به کوشش رضا آذری شهرضایی منتشر شد. مقاله‌های ملکی جدا از آنکه یک دوره از تحولات تاریخ معاصر ایران را بیان می‌کند، ویژگی‌های مختلفی دارند. در مقالات او می‌توان چشم‌انداز و افقی که در تحلیل‌هایش غلبه دارد یا ویژگی‌هایی مانند صراحت و شجاعت و تسلط به نظریات روز را دید. به‌عنوان مثال ملکی طرفدار مصدق است؛ اما قاطع‌ترین نقدها را نسبت به خط‌مشی دکتر مصدق دارد. جلد اول، «حزب توده» حاوی مقالاتی است که ملکی بین ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۵ نوشته است. در دوره اول این سال‌ها، زندگی سیاسی او همراه است با نخستین تجارب روزنامه‌نگاری‌اش که با نقد دستگاه اداری و حکومتی رضاشاه آغاز می‌شود، امری که برای او پیامدهای مخاطره‌آمیزی را به همراه داشت؛ این پیامدها با قطع بورس تحصیلی و اخراج از آلمان آغاز می‌شود و با دستگیری‌اش به همراه گروه موسوم به «۵۳ نفر» خاتمه می‌یابد. دوره دوم زندگی سیاسی او بعد از شهریور ۱۳۲۰ است. زندگی سیاسی و روزنامه‌نگاری‌اش با حزب توده و مطبوعات وابسته به آن شروع می‌شود. او در مطبوعات حزب توده نظراتی در نقد دوران رضاشاهی مطرح می‌کند و در چارچوب برنامه‌های حزب توده به فعالیت و ارائه مقالات سیاسی می‌پردازد.

جلد دوم، «انشعاب» مربوط به بازه زمانی آبان ۱۳۲۵ تا شهریور ۱۳۳۰ است. در این مقالات زمینه‌های فکری جدایی ملکی از حزب توده بیان می‌شود. با انشعاب از حزب توده دگرگونی اساسی در نحوه تحلیل‌های سیاسی و فکری او رخ می‌دهد. ملکی از تحلیلگر حزب توده به تئوریزه‌کننده نهضت ملی‌شدن صنعت نفت مبدل می‌شود و در چارچوب نهضت ملی‌شدن صنعت نفت به نقادی تئوریک- سیاسی حزب توده پرداخته و با انتقادهای اساسی پایه‌ها و بنیادهای فکری و سیاسی حزب توده را به چالش می‌کشد. سلسله مقالات «برخورد آرا و عقاید» ازجمله موارد آن تحلیل‌های انتقادی است. جلد سوم، «حزب زحمتکشان»، مجلد سوم از مجموعه مقالات بین شهریور ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۱ نگاشته شده است. ملکی مقالات تئوریک زیادی در این دوره منتشر کرد و چون به ضرورت وجود یک حزب پیشرو در چارچوب اهداف نهضت ملی‌شدن نفت پی برده بود، حزب زحمتکشان را به همراه یکی از رهبران نهضت ملی پایه‌گذاری کرد و به این طریق یکه‌تازی حزب توده را در عرصه‌های سیاسی- اجتماعی به چالش کشید. او مقالات و مطالب زیادی در چارچوب نظرات حزب زحمتکشان ارائه داد که در دو محور اساسی مطرح شده‌اند: به چالش کشیدن و نقد حزب توده و ارائه راهکارها برای جبهه ملی و نهضت ملی برای حل‌وفصل معضلات نهضت ملی‌شدن صنعت نفت.

جلد چهارم، «نیروی سوم»، از آبان ۱۳۳۱ آغاز و در آذر ۱۳۳۵ به پایان می‌رسد. ملکی مقالات خود را در این دوره بعد از جدایی از مظفر بقایی در چارچوب حزب زحمتکشان نیروی سوم ارائه داد. در این دوره زمانی او علاوه بر مبارزه تئوریک و سیاسی با حزب توده به نقد برخی رهبران جداشده از نهضت ملی‌شدن نفت که مخالف دکتر مصدق بودند، می‌پردازد. او همچنین با روشی خاص علاوه بر ارائه مقالات متعدد در حمایت از دکتر مصدق در تقابل با دربار، حزب توده و مخالفان جداشده از نهضت ملی، به نقد دکتر مصدق و سیاست‌های ناکارآمد او در تداوم نهضت ملی‌شدن نفت پرداخته و بعد از کودتای ۲۸ مرداد و شکست دکتر مصدق، رهبران جبهه ملی و دکتر مصدق را به علت به ناکامی کشاندن اهداف نهضت ملی‌شدن صنعت نفت به نقد می‌کشد.

جلد پنجم، «جامعه سوسیالیست‌ها»، مربوط به دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. بین آذر ۱۳۳۵ تا تیر ۱۳۴۶ تحولاتی مانند حوادث مربوط به احیای جبهه ملی دوم و سوم و تشکیل جامعه سوسیالیست‌ها به وقوع می‌پیوندد. ملکی سعی می‌کند با توجه به شکست نهضت ملی و سرخوردگی در بین نیروهای سیاسی و اشتیاق جامعه به اصلاحات عمیق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به ارائه نظرات و مقالات خود بپردازد. او با تشکیل جامعه سوسیالیست‌ها می‌خواست در جبهه ملی دوم به تداوم اهداف سیاسی خود در چارچوب نهضت ملی ایران دست یابد. مخالفت اعضای جبهه ملی دوم با او این روند را به ناکامی می‌کشاند؛ ولی او در مواجهه با تحولاتی مانند اصلاحات ارضی و انقلاب سفید منفعل نبود و فعالانه به نقد و بررسی آن پرداخت و راهکارهای متعدد برای بهترشدن اصلاحات ارائه داد. او همچنین با توجه به سرخوردگی در بین نیروهای سیاسی چپ و گرایش این گروه‌ها به الگوهای سوسیالیستی چین و... این گرایش را به نقد کشید و راهکار جدیدی ارائه داد که البته مورد توجه قرار نگرفت.

به گفته گردآورنده این مجموعه مقالات: «خلیل ملکی به‌عنوان یک فعال سیاسی و روشنفکر در این سه دهه جایگاهی ویژه و منحصربه‌فرد دارد. طیف‌های مختلف مخالف ملکی تلاش زیادی کردند که او را یک ورشکسته سیاسی معرفی کنند و انشعاب‌های مختلف سیاسی‌اش را ناشی از ماجراجویی اعلام کنند؛ اما بنده در پاسخ آنها این پرسش را مطرح می‌کنم که تا امروز کدام گروه سیاسی می‌تواند ادعا کند که طرح، برنامه‌ها و اقدامات سیاسی‌اش برای ایران ثمربخش بوده، ایران را به سربلندی رسانده یا برای خودشان سربلندی به همراه آورده است؟! از نظر من هیچ گروهی نمی‌تواند چنین ادعایی را مطرح کند؛ اما با ارزیابی کنش‌های سیاسی بعد از شهریور ۱۳۲۰، معدود افرادی یافت می‌شوند که دست‌کم به لحاظ اخلاقی و ارائه نظرات منطقی خود از برهه‌های مختلف سربلند خارج شده‌اند. یکی از این افراد خلیل ملکی است؛ اما نیاز است که صاحب‌نظران و مورخان پس از مطالعه این مجموعه به ارائه نظر بپردازند و از نظر من این خود باعث می‌شود که تحولات این سه دهه مورد بازبینی قرار گیرد».

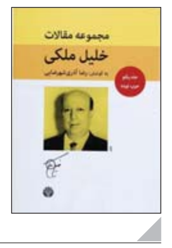

مجموعه مقالات خلیل ملکی
به کوشش رضا آذری شهرضایی
نشر اختران
قیمت (۵ جلد): ۸۵۰۰۰۰ تومان

میزگرد «حزب توده و نیروی سوم: از اسطوره تا واقعیت» با حضور محمدحسین خسروپناه، حمید شوکت، پرویز صداقت و آرمان نهچیری

ناسازه‌های خلیل ملکی

سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ دوره‌ای استثنائی در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود. در پی نزدیک به دو دهه حاکمیت اقتدارگرای مرکزی، اشغال ایران به دست متفقین، به موازات بحران‌های اقتصادی، معیشتی، امنیتی و اجتماعی، فرصتی هم برای نقش‌آفرینی مردم فراهم کرد. در این برهه، حزب توده ایران، بزرگ‌ترین و منسجم‌ترین تشکیلات مدرن سیاسی در تاریخ معاصر ایران، فعالیت خود را آغاز کرد و همراه با آن مجموعه‌ای متنوع از تشکل‌ها، انجمن‌ها و نشریات کارگری، دهقانی، روشنفکری، دانشجویی، زنان، دانش‌آموزی و دیگر گروه‌های اجتماعی پدیدار شد. تکوین و توسعه این حزب علاوه بر بستر مساعد تاریخی و اجتماعی در پی خلأ قدرت بعد از سال‌های دیکتاتوری رضاشاه، حاصل بهره‌مندی از تجربه چند دهه فعالیت جریان‌های سوسیال‌دموکرات و کمونیست در فاصله سال‌های ۱۲۸۵ به این سو بود. در سال ۱۳۲۶، جمعی از «اصلاح‌طلبان» درون حزب به رهبری خلیل ملکی تشکیل «جمعیت سوسیالیست توده ایران» را اعلام کردند. اما حزب توده و اتحاد شوروی چنین انشعابی را برنتابیدند و به تندترین شکل ممکن به منشعبین تاختند که به شکل‌گیری شکاف تاریخی عمیقی در میان این هم‌حزبی‌های پیشین منتهی شد. در میزگردی که از سوی «سایت نقد اقتصاد سیاسی» برگزار شد، زمینه‌ها و پیامدهای این انشعاب تاریخی با تمرکز بر نقش خلیل ملکی و دیدگاه او درباره آزادی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم واکاوی شد و زندگی سیاسی ملکی در دوران حزب توده، حزب زحمتکشان ملت ایران، نیروی سوم و جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی بررسی شد و میراث ملکی برای امروز به بحث گذاشته شد.

دوچهره متناقض از خلیل ملکی

در ابتدا پرویز صداقت پرسش اصلی میزگرد را این‌گونه طرح کرد که «با گذشت بیش از یک قرن از مجموعه فعالیت‌هایی که در ایران مدرن از آغاز مشروطه تا امروز رخ داده چه ره‌توشه و کارنامه‌ای داریم و با نگاه تاریخی چگونه می‌توانیم وضعیت کنونی را ترسیم کنیم؟ مقطعی که جریانی اصلاح‌طلب از حزب توده جدا و بعدا به نیروی سوم معروف شد از نقاط چالش‌برانگیز تاریخ چپ ایران در یک قرن گذشته است. هدف میزگرد این است که از خلال بازبینی این انشعاب و آنچه بعد از آن رخ داد تصویر دقیق‌تری از چپ ایران در دوران جنگ سرد به دست آورد؛ چه چپی که تعلقات اردوگاهی داشت و چه چپ اصلاح‌طلبی که به مرور شکل گرفت. در سال ۱۳۲۶ جمعی از کادرها و رهبران حزب توده که چهره‌های بسیار شاخصی در آن حضور داشتند از حزب توده انشعاب کردند و بیانیه‌ای تحت عنوان جمعیت سوسیالیست توده ایران منتشر کردند. اما این بیانیه با واکنش خشمگینانه حزب توده مواجه شد. در بخشی از بیانیه حزب توده در پاسخ به انشعابیون می‌خوانیم: «لازم است هر فردی که به حزب توده ایران و سنت آن وفادار است بدون تزلزل با یک قضاوت قطعی در مبارزه با این دشمنان جدیدالاحداث ساخت امپریالیسم که به اصطلاحات و کلمات و لغات مربوط به ایدئولوژی زحمتکشان مجهزند و... وارد شوند. بگذارید این بلاهت شوم و این ننگ هرچه زودتر از میان برود». تقریبا در همان زمان به نقل از «نامه مردم» در ۲۴ دی ۱۳۲۶ از رادیو مسکو درباره انشعابیون می‌خوانیم: «انگلیسی‌ها می‌خواهند نهضت دموکراسی ایران را از هم بپاشند. خلیل ملکی با انگلیسی‌ها مربوط است». پس می‌بینیم که هم حزب توده و هم برادر بزرگ‌تر با منشعبین از حزب که تا چندی پیش از آن در داخل یک مجموعه فعالیت می‌کردند با دشمنی کامل برخورد می‌کنند. این موضوعی قابل تأمل است که باید از زوایای مختلف آسیب‌شناسی شود. چگونه چهره‌ای مثل ملکی که جزء گروه ۵۳ نفر و در سال‌های قبل از رهبران حزب توده بود به‌سادگی و با یک چرخش قلم به مزدور امپریالیسم و عوامل انگلیس متهم شد؟ در برابر این دشمنی‌ها آن سوی قضیه هم نوعی قدیس‌سازی از خلیل ملکی و منشعبین دیده می‌شود، به عنوان مثال جمله‌ای از آقای همایون کاتوزیان مورخ معاصر درباره خلیل ملکی نقل می‌کنم: «او مردی وارسته و ازخودگذشته بود که در هر مرحله‌ای راهی درست برای پیشرفت به سوی آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی را تشخیص می‌داد و ترسیم می‌کرد». می‌پرسیم آیا در هر مرحله راهی که آقای ملکی تشخیص داد درست بود؟ اگر به مقطع سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ برگردیم و بر مواضع سیاسی ملکی تأمل کنیم متوجه می‌شویم که در مرحله‌ای که با حزب توده بود شاهد همراهی‌های او با کامبخش بودیم. در ماجرای امتیاز نفت شمال ملکی طرفدار اعطای امتیاز نفت به شوروی بود و این فقط احسان طبری نبود که مطلبی در دفاع از این موضوع نوشت. در سال‌های بعد از انشعاب نیز در مقطعی شاهد همکاری‌های گسترده حزبی و سازمانی ملکی با حزب زحمتکشان ملت ایران مظفر بقایی بودیم؛ حزبی که با قدرت‌های استعماری پیوند داشت که البته بعدا به انشعاب منتهی شد. این موارد نشان می‌دهد که تصمیماتی که ملکی تشخیص داد و ترسیم کرد ضرورتا درست نبوده و در مقاطع مختلف قبل و بعد از کودتا مواضع ضدو نقیضی اتخاذ می‌کند. فارغ از ارزش‌هایی مثل استقلال این گروه به عنوان یک جریان چپ اصلاح‌طلب، کارهای ارزنده‌ای که در زمینه مطالعات تاریخ ایران انجام دادند، طرح مباحث جدید نظری و... ولی قدیس‌سازی و جایگزینی اسطوره با واقعیت، به داشتن درکی درست از واقعیت‌های تاریخی آسیب می‌زند. بدین ترتیب، در مواجهه با خلیل ملکی از یک سو عناد کامل و از سوی دیگر شیفتگی کامل دیده می‌شود. موضوع جلسه حاضر بازخوانی همین مسئله است تا به نقد چپ دوران جنگ سرد بپردازیم».

پیشینه حزب توده

در ادامه محمدحسین خسروپناه به توضیح این مسئله پرداخت که حزب توده در چه شرایطی تشکیل شد و جریانی که بعدا انشعاب کرد چگونه در درون حزب توده شکل گرفت و از چه روش‌هایی استفاده کرد. پس از آن به مقطع انشعاب پرداخت و این روند را تا شکل‌گیری نیروی سوم دنبال کرد: «حزب توده در مهر ۱۳۲۰ در تهران تشکیل می‌شود. در زمانی که حزب توده تشکیل می‌شود جنگ جهانی دوم جریان دارد. کشور ایران در سوم شهریور از سوی قوای شوروی و انگلستان اشغال می‌شود. متعاقب آن رضاشاه از سلطنت کناره‌گیری می‌کند و ساختار نظام موجود که مبتنی بر خودکامگی بود ناچار می‌شود خودش را با نظام مشروطه پارلمانی منطبق کند. قوای مقننه و قضائیه و مجریه و قوای نظامی و انتظامی باید در یک فرایند زمانی مشخص این روند را طی کنند. بنابراین تا تابستان ۱۳۲۱ طول می‌کشد که فضای سیاسی باز شود. چون در دوره سلطنت رضاشاه هیچ حزب و گروهی نمی‌توانست فعالیت کند و مطالبات خودش را بیان کند و بخش‌هایی از جامعه ایران به‌شدت آسیب دیدند، پس از کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت این گروه‌ها در پی طرح مطالبات خودشان برآمدند و ما شاهد آن هستیم که از اواخر شهریورماه در ایران شورش عشایری در بخش‌های گسترده‌ای از کشور شکل می‌گیرد که تا اواخر تابستان ۱۳۲۱ و در تداوم خود تا تابستان ۱۳۲۵ ادامه می‌یابد. هرچند شورش‌های عشایری همچنان در سال‌های بعد نیز نقش‌آفرینی داشتند. در همین زمان روحانیت و نیروهای مذهبی نیز که از آسیب‌دیده‌های دوره رضاشاه بودند در پی به‌دست‌آوردن سنگرهای ازدست‌رفته برآمدند که بخش مهمی از جامعه محسوب می‌شدند. همچنین قحطی و کمبود خواروبار و گرانی رخ می‌دهد که زندگی را برای اقشار میانی و فرودست بسیار دشوار می‌کند و به مطالبات آنها اضافه می‌شود. در چنین فضا و شرایطی حزب توده ایران در مهرماه ۱۳۲۰ تشکیل می‌شود. بنیان‌گذاران و اعضای اولیه حزب توده باقی‌مانده‌های فعالان جنبش چپ از دوره سوسیال‌دموکراسی و فرقه کمونیست ایران و گروه ۵۳ نفر هستند. در بین این عده کارآزموده‌ترین شخص از نظر سیاسی سلیمان میرزا اسکندری و جعفر پیشه‌وری و از نظر تئوریک (مارکسیسم-لنینیسم) ایرج اسکندری و جعفر پیشه‌وری هستند. البته این جمله را هم از غلامحسین فروتن نقل کنم که می‌گوید «در آن زمان ما بنیان‌گذاران و فعالان اولیه حزب توده اطلاع چندانی از مارکسیسم-لنینیسم نداشتیم و کتابی هم در دسترس ما نبود». این موضوع بی‌دلیل نیست چون ارثیه معنوی که از سوسیال‌دموکراسی و فرقه کمونیست باقی مانده بود چندان نبود و همان مقدار اندک هم در دوره رضاشاه در دسترس نبود و تنها منبعی که وجود داشت مجله «دنیا» بود. با این شرایط حزب توده ایران تشکیل می‌شود که از نظر جهانی تداومی بود از خط‌مشی و مصوبه کنگره هفتم کمینترن که خواستار فعالیت کمونیست‌ها به صورت جبهه خلق بود یعنی اقشار و طبقات مختلف را در درون یک جبهه قرار دهند و با محوریت مبارزه با فاشیسم از شوروی دفاع کنند».

هسته مارکسیستی در حزب

خسروپناه در ادامه گفت: «حزب توده به عنوان حزبی دموکرات و آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب و پایبند به قانون اساسی تأسیس می‌شود که هدفش به‌دست‌آوردن آزادی‌های مصرح در قانون اساسی و جلوگیری از استبداد و ارتجاع است. این طرح برنامه را پیشه‌وری با همفکری اسکندری نوشت. اهدافی که مدنظر قرار می‌دهند حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و برقراری حکومت دموکراسی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی و مبارزه علیه دیکتاتوری و استبداد و اصلاحات لازم در طرز استفاده از زمین و بهبود شرایط کار دهقانان و اصلاحات اساسی در امور فرهنگی و بهداشتی و تعلیمات اجباری و مجانی عمومی و تعدیل مالیات‌ها و اصلاح امور اقتصادی و توسعه صنایع و معادن و در نهایت ضبط اموال و دارایی شاه است. این طرح برنامه نه تنها کمونیستی نبود بلکه انقلابی هم نبود. علت اصلی تدوین چنین برنامه‌ای مسئله تشکیل جبهه خلق بود که در کمینترن مطرح بود و همچنین تحلیلی که نویسندگان این برنامه ارائه می‌کردند. آنها معتقد بودند در جامعه ایران هنوز طبقات اجتماعی شکل نگرفته و اغلب کارگران شهری ما هنوز پیشه‌ورند و اغلب سرمایه‌داران ما هنوز از تجارت و زمین‌داری برکنار نیستند. چون طبقات مختلف به طور قطعی مستقل از یکدیگر نیستند مخصوصا طبقات فرودست مثل کارگران و دهقانان در بسیاری از زمینه‌ها منافع مشترکی دارند و در مبارزه سیاسی به هم کمک می‌کنند بنابراین زمینه فرهنگی و اجتماعی برای تشکیل حزب به معنای طبقاتی در ایران وجود ندارد و فعلا احزابی می‌توانند در ایران شروع به فعالیت کنند و موفق باشند که منافع طبقات مشترک‌المنافع را هدف خود قرار دهند. پیشه‌وری با توجه به تجربه و فعالیت سیاسی‌اش که از ۱۲۹۷ به بعد چه در باکو و چه در تهران و سلیمان میرزا اسکندری که از ۱۲۸۵ با انقلاب مشروطه وارد فعالیت سیاسی می‌شود امیدوار بودند این برنامه و خط‌مشی بتواند طیف گسترده‌ای از نیروهای سیاسی را در حزب توده متحد کند و از حمایت وسیع اجتماعی برخوردار شود. این برنامه و خط‌مشی با مخالفت عده‌ای از اعضای پیشین فرقه کمونیست ایران و همچنین اعضای گروه ۵۳ نفر روبه‌رو می‌شود چون آنها در سودای تشکیل حزب کمونیست ایران بودند و می‌خواستند مشی پرولتری را در همان چارچوب جبهه خلق کمینترن به پیش ببرند.

این موضوع موجب می‌شود که نارضایتی در درون حزب به وجود بیاید و عده‌ای هم عضو حزب نشوند. آرداشس آوانسیان که از زندان بندرعباس در آبان ۱۳۲۰ آزاد می‌شود و به تهران می‌رسد همین عقیده را دارد و به‌عنوان یکی از اعضای برجسته فرقه کمونیست ایران که نفوذ کلامی هم دارد کل معترضان حول او متحد می‌شوند. به قول انور خامه‌ای «هسته مارکسیستی» را در درون حزب توده تشکیل می‌دهند. این هسته خواستار تبلیغ و ترویج کمونیسم و در پیش گرفتن مواضع رادیکال‌تر و مشی پرولتری است. این در حالی است که از تابستان ۱۳۲۱ در بخش‌هایی از جامعه مقابله با حزب توده با استفاده از مفاهیم مذهبی و دینی آغاز شد و عده‌ای برای تحریک و ترغیب بخش‌های سنتی جامعه برای مبارزه با حزب توده از این مفاهیم استفاده می‌کردند. تلاش حزب توده برای متشکل‌کردن کارگران و دهقانان و زحمتکشان و اقشار میانی مثل معلمان موجب شده بود که بخش‌هایی از بورژوازی ایران و مالکان ایران با حزب توده به‌شدت مخالف باشند و بخواهند با آن مقابله کنند که این موضوع هم برمی‌گردد به ویژگی‌هایی که بورژوازی ایران در دوره قاجار پیدا کرده بود و در همان تحلیل پیشه‌وری مستتر بود. آنها معتقد بودند که حزب توده کمونیست و مخالف دین و سلطنت و مالکیت است و باید با آن مبارزه کرد. فعالیت‌هایی هم در این زمینه انجام می‌دادند. سیدضیا طباطبایی در مهر ۱۳۲۲ با هدف مبارزه با کمونیسم و سازماندهی مقابله با حزب توده و دستیابی به نخست‌وزیری به ایران بازگشت. سیدضیا به سخنگوی مالکان و کارخانه‌داران و عشایر هراسان از حزب توده تبدیل می‌شود و آنها شروع به مبارزه با حزب توده می‌کنند و تلاش می‌کنند در این مبارزه از مفاهیم دینی استفاده کنند. در این زمینه پرتوان وارد می‌شوند و بخش‌هایی از روحانیت و نیروهای مذهبی را هم بسیج می‌کنند. در ۱۲ اسفند ۱۳۲۲ گروهی از نیروهای مذهبی با حمایت بخشدار محل درگِرمی از توابع اردبیل و مناطق پیرامونی فعالیت علیه حزب توده را شدت می‌بخشند. در مناطق دیگر هم رویه به همین صورت است. حتی در ۱۲ اسفند ۱۳۲۲ کلوب حزب توده را غارت می‌کنند و اعضای حزب را آزار می‌دهند و اگر مرزبان محلی، سروان گرانمایه، نمی‌رسید و ممانعت نمی‌کرد، عده‌ای از اعضای حزب توده را می‌کشتند. این وضعیت ادامه پیدا می‌کند و حتی در خرداد ۱۳۲۴ در بازار اصفهان اعلامیه‌ای پخش می‌شود مبنی بر جهاد و کشتن اعضای حزب توده. در جاهای دیگر هم وضعیت به همین گونه است و ادامه پیدا می‌کند. حزب توده هم در واکنش به آنها اعلام می‌کند که ما در حزب توده کمونیست نیستیم، مالکیت خصوصی را قبول داریم، پایبند به قانون اساسی هستیم، قوانین ارث را قبول داریم و اکثریت حزب مسلمان‌اند و... کمیته‌های ایالتی حزب توده در مناطق مختلف اعلامیه‌هایی در همین زمینه منتشر می‌کند. حتی کمیته ایالتی شیراز مدعی می‌شود که ما اصلا می‌خواهیم قوانین اسلام را پیاده کنیم. این بخشی از تاریخ حزب است که چندان به آن توجه نشده و در این فضا فعالیت حزب آغاز می‌شود.

ریشه‌های انشعاب

خسروپناه بحث خود را این‌گونه ادامه داد: «در چنین شرایطی حزب توده توانست اقشار و طبقات گوناگون اجتماع یعنی کارگران و دهقانان و پیشه‌وران را متشکل کند و سازمان‌های صنفی برای آنها به وجود آورد؛ مثل اتحادیه‌های کارگری که بعد به شورای متحده مرکزی تبدیل می‌شوند، سازمان دهقانان، سازمان زنان، سازمان جوانان، اتحادیه معلمان و... از سوی دیگر از طریق مطبوعات خودش مواضع خود را در جامعه تبلیغ می‌کند. در انتخابات دوره چهاردهم هشت نماینده به مجلس می‌فرستد و فراکسیون حزب توده تشکیل می‌شود. همچنین این حزب می‌تواند در فعالیت‌های فکری خودش شروع کند به تأثیرگذاری بر بخش‌های عمده‌ای از جامعه. به‌همین‌دلیل شمار زیادی از هنرمندان و نویسندگان و شاعران متجدد در این حزب متشکل می‌شوند یا با حزب توده همکاری و همراهی می‌کنند. آن تشکلی که فعالیت کمونیستی را در حزب توده شروع کرده بود، در همان سال ۱۳۲۱ تعطیل می‌شود به خاطر اینکه رهبری حزب با آنها همراهی نشان می‌دهد. در بعضی حوزه‌ها آموزش‌های مارکسیستی قرار می‌دهند و از اوایل سال ۱۳۲۳ هم با انتشار یکی، دو مقاله از تقی ارانی در مجله «دنیا» و همچنین انتشار روزنامه «مردم برای روشنفکران» مباحث مارکسیستی را البته با احتیاط مطرح می‌کنند. نام آن مرکز (به گفته انور خامه‌ای به این‌جانب) مرکز مخفی کمونیستی بود. این مرکز تعطیل می‌شود؛ اما هسته تشکیل‌دهنده آن به فعالیت خود ادامه می‌دهد. این هسته خواستار اصلاح حزب و تغییر خط‌مشی حزب و تصفیه حزب از طبقات و اقشار غیرزحمتکش است؛ یعنی می‌خواهد حزب را ایدئولوژیک کند. آنها معتقدند که رهبری حزب توده مواضع خرده‌بورژوایی دارد و در سیاست‌های خود دچار تزلزل است و عملکردش درست نیست، در درون حزب توده اقشار و طبقاتی وجود دارند که در چارچوب ایدئولوژی مارکسیستی- لنینیستی می‌توانیم با آنها فعالیت کنیم؛ ولی ضرورتی به وجود آنها در درون حزب نیست. از نظر مواضع سیاسی هم معتقدند که حزب خرده‌بورژوایی است و از قاطعیت برخوردار نیست و پرنوسان است و گاه انتخاب موضع می‌کند و سپس آن را تغییر می‌دهد و عقب‌نشینی می‌کند که ضرورتی ندارد. البته این نکته را باید توضیح دهم که این مواضع پرنوسان حزب توده واقعیت دارد. بخشی از آن برمی‌گردد به عملکرد مسئولان و اعضای تشکیلات حزب توده در مناطق مختلف، آنها اقدامات ماجراجویانه‌ای انجام می‌دهند مثل مصادره املاک در برخی مناطق و تعیین تکلیف برای اهالی شهر که چه روزنامه‌هایی بخوانند و چه نخوانند. مثلا از ورود روزنامه «اطلاعات» و «رعد امروز» به مازندران جلوگیری می‌کنند یا در برخی شهرها اجازه فعالیت احزاب سیاسی را نمی‌دهند و این مسئله موجب می‌شود که نوعی انحصار و سکتاریسم در درون حزب توده در بین رهبری و در روزنامه‌ها و جرایدشان به وجود بیاید. آنها معتقدند که ما به‌عنوان نیروی اصلی آزادی‌خواه کشور هستیم. همین اقدامات موجب می‌شود احزابی مثل میهن و ایران که از نظر مارکسیستی متحد طبقاتی حزب توده هستند، به اعتراض برخیزند و بگویند شما آزادی‌خواهی را به انحصار خودتان درآورده‌اید و اجازه فعالیت به ما نمی‌دهید».

ملکی تاریخی در برابر ملکی اسطوره‌ای

در ادامه میزگرد حمید شوکت، به ذکر این نکته پرداخت که در سال‌های اخیر توجه به عقاید و آرای ملکی روزبه‌روز زیادتر شده و اگر نگاهی به مقاله‌ها و نوشته‌ها و جلساتی که درباره ملکی گذاشته می‌شود بیندازیم، این‌طور به نظر می‌آید که نگاه تازه‌ای نسبت به ملکی و سال‌های پیش از انقلاب یا درباره اوایل انقلاب در حال شکل‌گرفتن است: «این بحث از این بابت اهمیت دارد؛ چون باید ببینیم این مسائل و نظریات راجع به ملکی از چه دیدگاهی طرح می‌شود. این ملکی امروز تا چه اندازه ملکی تاریخی است و تا چه اندازه آن‌طور که آقای صداقت گفتند، ملکی اسطوره و افسانه؟ در درجه اول با مراجعه به خود نوشته‌های ملکی می‌توان راجع به نظراتش اظهارنظر کرد. یک ملکی سیاسی وجود دارد که استفاده ابزاری از آن می‌شود. البته هرکس آزاد است راجع به نظرات ملکی اظهارنظر کند؛ ولی چون الان چند سالی است که مسئله توجه به اصلاحات و حرکت گام‌به‌گام و مدارا و بردباری در فرهنگ سیاسی ایران جایی باز کرده، طبیعی است که ببیند در تاریخ ایران چه گرایشی یا چه کسانی یا چه احزابی بوده‌اند که چنین نگاهی را طرح کرده‌اند، آن‌گاه بیش از هرکس توجه‌ها به ملکی جلب می‌شود؛ ولی شاید باید سؤال را به شکل دیگری طرح کرد. آیا این ملکی همان ملکی تاریخی است که وجود داشته؟ طبیعتا در برداشت‌های تاریخی هیچ‌وقت نمی‌توان نعل‌به‌نعل شخصیتی را توضیح داد؛ ولی گاهی به نظر می‌رسد یک ملکی را که ساخته و پرداخته ذهن است و ارتباطی با ملکی تاریخ ندارد، جایگزین آرا و اندیشه ملکی حقیقی کرده‌اند. فراتر از این اگر ملکی را به‌عنوان یک شخصیت برجسته اصلاح‌طلب و طرفدار مبارزه علنی در جامعه ایران بشناسیم، این موضوع کمترین ارتباطی به مسئله اصلاح‌طلبی آن‌گونه که امروز طرح می‌شود، ندارد. اینها دو مقوله کاملا جدا از هم هستند».

شوکت در ادامه گفت: «در زمینه ملکی تاریخی چند نکته طرح می‌کنم. اول اینکه می‌دانیم ملکی در مهر ماه ۱۳۰۷ که با دانشجویان ایرانی برای تحصیل به برلین رفتند، دست‌کم سه سال در آلمان زندگی می‌کرده و فعالیت سیاسی داشته. اگر به اسناد موجود در وزارت خارجه آلمان و پلیس برلین رجوع کنیم یا حتی اگر به خود نوشته‌های ملکی در آن تاریخ رجوع کنیم برخلاف این گمان باطل که ملکی در آلمان به جریان چپ پیوست و بعد از برگشت ایران و به ۵۳ نفر و حزب توده پیوست، او برخلاف دانشجویان ایرانی در آلمان که سرآمد آنها از نظر سیاسی ارانی بوده، نه‌تنها تمایلی به جریان چپ نداشته؛ بلکه مخالف جریان چپ بوده و این موضوع در نوشته‌های خود او هم دیده می‌شود. حتی فراتر، او مدافع رضاشاه و اصلاحات آمرانه رضاشاه بوده است. من به نیک و بد این ماجرا کاری ندارم؛ ولی ماجرا پیچیده‌تر از آن است که گاهی در سه خط یا نهایتا سه صفحه زندگی ملکی را توضیح می‌دهند. این ملکی تاریخی نیست و از آن استفاده ابزاری یا سیاسی می‌شود. مسئله دوم این است که در زندگی سیاسی ملکی پس از بازگشت به ایران او مدتی با روزنامه «عراق» کار می‌کرده که در اراک منتشر می‌شده. اگر به عقاید ملکی در همان یک سال در این روزنامه نگاه کنیم با تغییر عجیبی در افکار سیاسی او مواجه می‌شویم. ملکی که در آلمان طرفدار اصلاحات آمرانه رضاشاه بوده، اندکی پیش از بازگشت به ایران در مقاله‌ای در «شفق سرخ» از رضاشاه انتقاد می‌کند و در روزنامه «عراق» نیز همین طرز فکر را پیش می‌برد. در یک سالی که در آن روزنامه کار می‌کرده و از اردیبهشت ۱۳۱۳ تا بازداشت ملکی در سال ۱۳۱۶ نمی‌دانیم در زندگی سیاسی و افکار او دقیقا چه گذشته و چگونه این تغییر در زندگی‌اش ایجاد شده و به جریان چپ و گروه ارانی پیوسته است. برای شناخت ملکی باید همه این موارد را دنبال کرد و حقیقت ماجرا را فهمید. آقای صداقت اشاره کردند به اینکه تصویری از ملکی در سال‌های اخیر رواج یافته که برخلاف گذشته است و همه چیز او را درست و بی‌عیب نشان می‌دهد. این تصویر نه‌تنها کمکی به فهم واقعیت نمی‌کند؛ بلکه به خود ملکی نیز کمکی نمی‌کند؛ چون ملکی را باید در تغییراتش شناخت. اینکه ملکی چه روزگاری را گذرانده و از کجا به کجا رسیده. او در سال‌های آخر عمر خود واقعا زندگی سیاسی تلخی داشت و مسائلی را مطرح کرد که شناخت آنها اهمیت بسیاری دارد. در برخورد با ملکی نه‌فقط حکومت و حزب توده، بلکه بسیاری از یاران ملکی نیز از او فاصله گرفتند و قدرش را ندانستند».

شوکت در ادامه دوره‌های مختلف زندگی ملکی را شرح داد: «دوره اول دوره حزب توده است که آقای خسروپناه هم توضیح دادند. در این دوره روشن است که حزب توده سرزمین موعود ملکی است و او از تمام سیاست‌های حزب توده دفاع می‌کند. نکته‌ای که کمی در زندگی سیاسی او ناروشن است، این است که مسئله آذربایجان و فرقه دموکرات اهمیت زیادی در زندگی او داشته و در بخشی از خاطراتش به آن اشاره کرده است؛ ولی ملکی وقتی در آذربایجان بوده و آن وضعیتی را که مخالف ایده‌هایش بوده دیده، وقتی به تهران برمی‌گردد در «نامه رهبر» مقالاتی می‌نویسد و از فرقه دموکرات دفاع می‌کند. این موضوع برای کسانی که با جریان چپ آشنا باشند و بدانند که انضباط حزبی چه اهمیتی دارد، عجیب نیست. وی تا مدت‌ها روی همان سیاست نادرست حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان پافشاری کرده است. مسئله دیگر مسئله انشعاب ملکی از حزب توده است که شاه‌بیت غزل زندگی سیاسی اوست. اگر بشود گفت بزرگ‌ترین خطای ملکی چه بوده به گمان من همین مسئله انشعاب از حزب توده بوده. این بحث را توضیح می‌دهم. اگر حزب توده واقعا حزبی بوده که به گفته ملکی سرسپرده شوروی بوده و سیاست‌های نادرستی داشته و باز آن‌طوری که ملکی می‌نویسد یک گام در راه منافع کارگران ایران برنداشته (که حرف بسیار نادرستی است) آن وقت باید حتما از حزب توده جدا می‌شده و در درجه اول دلیل این جدایی را سیاست‌های حزب کمونیست شوروی می‌دانسته؛ درحالی‌که در اعلامیه انشعاب ملکی و یارانش اصلا سخنی از شوروی و نقش شوروی نیست. تمام ایرادات ملکی و انشعاب‌گران خلاصه می‌شود به برخی مسائل تشکیلاتی مثل عدم برگزاری کنگره و برخی مسائل شخصی. درحالی‌که اگر به نشریات آن روز نگاه کنیم، در آن دوره‌ای که مسئله آذربایجان و نفت شمال پیش می‌آید حزب توده تلاش بسیاری کرده بود که سیاست‌های خودش را اصلاح کند. ملکی یا باید در حزب توده می‌ماند و کوشش می‌کرد این حزب را اصلاح کند (چون هنوز زمینه‌های اصلاح وجود داشت) یا اینکه جدا می‌شد. ملکی در همان دوره انشعاب هم از حزب توده و دستاوردهایش دفاع می‌کند و هم انتقاداتی مطرح می‌کند. با روش یک گام به پیش و دو گام به پس عملا انشعابگران در مقابل حزب توده خلع سلاح شدند چون از نظر فکری و ایدئولوژیک حرفی برای گفتن نداشتند. اگر به نوشته‌ای با عنوان «در سراشیبی یک سقوط» که احمد قاسمی درباره ملکی نوشته و در آن روزگار بسیار هم سروصدا کرد رجوع کنیم می‌بینیم که قاسمی به عنوان یک مدافع حزب توده چگونه توضیح می‌دهد که ملکی دلایلی برای انشعاب از حزب توده نداشته. وقتی جدا می‌شوند وضعیت بدتر می‌شود چون همکاری با بقایی و حزب زحمتکشان ملت ایران نیز یک خطای بزرگ زندگی سیاسی ملکی است. ملکی فقط پنج سال بعد که به اختیار یا اجبار از حزب زحمتکشان و بقایی جدا می‌شود آن وقت همان کاری را انجام می‌دهد که می‌بایست موقع جدایی از حزب توده می‌کرد. متأسفانه با گذشت این پنج سال و اتفاقاتی که افتاده بود و پراکندگی مدافعان دیگر توان سابق برای ملکی وجود نداشت که بتواند یک جریان مستحکم اصلاح‌طلب چپ در ایران ایجاد کند. به نظر من نقش ملکی در مبارزه با استالینیسم و نشان‌دادن اشکالات نظام شوروی بسیار برجسته است. هیچ کس به اندازه او چنین تلاشی نکرده اما ملکی تا آخر عمر همه مسئله را در وابستگی و سرسپردگی حزب توده به شوروی خلاصه کرد و هیچ‌گاه به زمینه‌ها و دلایل اینکه چگونه این همه کمونیست در سطح جهان، شوروی را بهترین سرزمین کارگران و جنبش کارگری می‌دانستند پی نبرد. ما با مسئله سرسپردگی و دستور گرفتن از شوروی نمی‌توانیم هیچ حزب کمونیستی را توضیح دهیم».

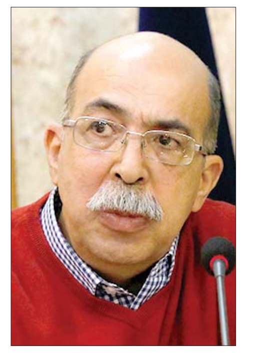

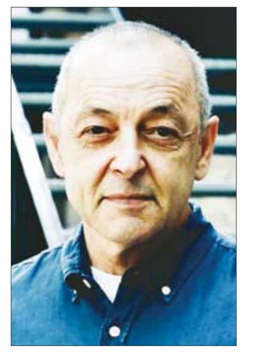

مسئله وابستگی به شوروی

در ادامه میزگرد صداقت درباره ارتباط گرایش اصلاح‌طلبانه ملکی با گرایش اصلاح‌طلبی فعلی پرسید: «افرادی در ایران امروز هستند که نسبت خودشان را به ملکی می‌رسانند. ملکی در پختگی یک اصلاح‌طلب سوسیالیست بود یعنی می‌خواست با اقداماتی در چارچوب لیبرال‌دموکراسی برخی اهداف سوسیالیستی را در جامعه‌ای که می‌زیست محقق کند. اما افرادی در جامعه امروز ایران هستند که هیچ وفاداری به لیبرال‌دموکراسی در آنها نمی‌بینیم ولی نسب خودشان را به نوعی به ملکی می‌رسانند. آیا این بزرگ‌ترین ستم به ملکی نیست؟». سپس آرمان نهچیری بحث خود را از جایی که شوکت به اتمام رساند یعنی مسئله انشعاب از حزب توده آغاز کرد: «نکته‌ای را در تکمیل بحث آقای شوکت اضافه کنم. در دوره‌ای که به فعالیت ملکی در «نامه عراق» در ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ اشاره شد هم محمدرضا قدوه و هم مهندس تقی مکی‌نژاد که هر دو جزء گروه ۵۳ نفر بودند در «نامه عراق» مقالات کوتاهی دارند و در عین اشاره به مجله «دنیا» از اصلاحات «رضاشاه» دفاع می‌کنند. همان‌طور که گفته شد در فاصله ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۶ نکات مبهم و تاریک زیادی وجود دارد که در جای خود باید بررسی شود. در مورد واقعه انشعاب روایت غالب بر دو انگاره استوار است: اول اینکه انشعاب به دلیل مخالفت برخی از اعضای حزب توده و یکی دو تن از رهبران آن به وابستگی حزب توده به شوروی صورت گرفت و آنها درصدد پی‌ریزی حزبی بودند که در عین پیروی از ایدئولوژی کمونیسم و دوستداری شوروی سیاست مستقلی را در پیش گیرند و انگاره دوم این بود که گویی همه انشعابیون در ماهیت آن حزب و شیوه مبارزه سیاسی که باید در پیش می‌گرفت وحدت نظر داشتند. هر دو این انگاره‌ها نادرست هستند و بر اساس مستندات تاریخی دلایلی برای قبول آنها نداریم. درباره اعتراض به وابستگی به شوروی همان‌طور که آقای صداقت و آقای شوکت اشاره کردند یکی دو مصداق بارز وابستگی مسئله اعطای امتیاز نفت شمال و تشکیل فرقه دموکرات بود. نه ملکی و نه انور خامه‌ای و نه جوانانی که عضو کمیته ایالتی تهران بودند و جزء انشعابیون بودند نه‌تنها حرفی در مخالفت با این وابستگی نزدند بلکه برعکس از رهبرانی که حالا زبان به انتقاد از آنها گشوده بودند سرسخت‌تر دفاع می‌کردند. بنابراین در پیشینه تاریخی و نظری رهبران انشعاب دلیلی بر اعتراض آنها به وابستگی به شوروی نمی‌بینیم. شاهد دوم همان‌طور که آقای شوکت اشاره کردند ادبیات انشعابیون است. نه در اعلامیه اول انشعاب و نه در اعلامیه دوم انشعاب و نه در اعلامیه انصراف و نه در جزوه «دو روش برای یک هدف» کوچک‌ترین اشاره‌ای به این مطالب نمی‌بینیم. دلیل سوم روش روشی است که گروهی از انشعابیون به زعامت انور خامه‌ای بعد از انشعاب در پیش گرفتند یعنی در جمعیت «رهایی کار و اندیشه» و نشریه آنها «جهان ما»، آنها را به تعبیری کاتولیک‌تر از پاپ می‌بینیم. دفاع آنها از شوروی به مراتب شدیدتر از حزب توده است و حتی در هنگامی که حزب توده، مگر به ضرورت، ترجیح می‌دهد حرفی از وقایع آذربایجان و امتیاز نفت شمال نزدند گاه و بی‌گاه انور خامه‌ای و همفکرانش از آن وقایع و از سیاست شوروی و حزب توده دفاع می‌کنند و حتی درمورد تجدید امتیاز شیلات که در دوره نخست‌وزیری مصدق مطرح می‌شود طرفدار سرسخت تجدید امتیاز هستند. مجموعه این عوامل را که در نظر بگیریم مطلقا نمی‌شود گفت که دلیل اصلی انشعاب از حزب توده آن‌گونه که امروز در افسانه‌پردازی‌ها گفته می‌شود وابستگی حزب به شوروی بوده است».

انگاره‌های غلط درباره انشعاب

نهچیری بحث خود را این‌گونه ادامه داد: «انگاره دوم این است که انشعابیون درمورد حزب مطلوب خود و شیوه مبارزه‌اش وحدت نظر داشتند. این انگاره هم درست نیست. بخشی از انشعابیون پیروان انور خامه‌ای هستند؛ کسانی که نسب آنها برمی‌گردد به ناراضیان بدو تأسیس حزب و اصلاح‌طلبانی که آقای خسروپناه توضیح دادند. جوهر اندیشه آنها را اگر بررسی کنیم در دو نکته خلاصه می‌شود: ۱- رهبران حزب صلاحیت رهبری حزب را ندارند ۲- حزب باید شیوه مبارزه رادیکال‌تری در پیش بگیرد. حرف آنها این است که ایدئولوژی حزب فعلا مناسب است و رهبری قدرت تحقق این ایدئولوژی را ندارد و به تعبیری که در اعلامیه انشعاب می‌گویند حزب توده در شرایط موجود مترقی‌ترین حزب است، ولی امکان اینکه حزب بهتری باشد هم وجود دارد. گروه دوم طرفداران اپریم اسحاق هستند که به آوانگاردیست‌ها مشهور بودند. عقاید آنها را به‌نوعی می‌توانیم هم به خلیل ملکی نزدیک بدانیم و هم به انور خامه‌ای. یعنی در حد وسط این دو قرار می‌گیرند با این تفاوت که نسبت به عملکرد حزب درباره واقعه آذربایجان انتقاد جدی دارند. توجیهی که هم انور خامه‌ای و بیشتر از او ملکی در زمانی که ریاست هیئت اجرائی موقت را داشت، درباره علت شکست ارائه می‌دهد دقیقا همان توجیهی است که رهبری حزب قبل از تشکیل هیئت اجرائیه ارائه می‌داد و این بود که به خاطر ضرورت‌های بین‌المللی و حفظ صلح جهانی فرقه دموکرات شکست خورد. این دلیل از نظر گروه اخیر قابل قبول نبود. آنها می‌گویند هر شکست سیاسی لامحاله از یک شکست تشکیلاتی ناشی می‌شود و چون حزب توده به تشکیلات خودش و نیروی خودش توجه و اتکا نداشت؛ بنابراین فرقه با شکست مواجه شد. این خواسته آنها در هیچ‌کدام از ادبیات انشعاب بازتاب پیدا نمی‌کند. به نظر من این گروه که سهم اساسی در انشعاب داشتند به‌نوعی مغبون این انشعاب هم شدند، چون در اعلامیه دوم انشعاب که انور خامه‌ای نویسنده‌اش است، پلی زده می‌شود از فراز سر آنها بین انشعاب‌کنندگان و اصلاح‌طلبان اولیه. اصلا از فعالیت‌ها و خواست‌های آنها و کتاب‌های اپریم و بحث پیش‌قراول و «چه باید کرد» و «حزب توده بر سر دو راه» اصلا نامی از آنها نیست و اشاره شده که امضاکنندگان اعلامیه هرگونه نشریه و کتاب دیگری را که در انتقاد از حزب توده نوشته شده باشد، از خود نمی‌دانند. یکی از این امضاکنندگان جلال آل‌احمد است که با اپریم در نگارش کتاب حزب توده بر سر دو راه همراه بوده است. اینکه در مباحث درونی انشعابیون چه فعل و انفعالاتی صورت گرفت و چه ضرورتی ایجاد کرد که این حفظ فاصله با آوانگاردیست‌ها به این صراحت مطرح شود، چیزی است که فعلا درباره آن سندی نداریم، ولی نتیجه آن در اعلامیه انشعاب به شکلی که توضیح دادم منعکس شده است».

ملکی پس از بازگشت سفر انگلستان

نهچیری بحث خود را این‌گونه ادامه داد: «ملکی با هر دو گروه انشعابیون چه درمورد ماهیت حزب و چه درمورد شیوه مبارزه اختلاف نظر دارد. البته ملکی عضو اصلاح‌طلبان اولیه بوده و در کنگره اول حزب مخالف سرسخت مبارزات پارلمانی است. در آن زمان او معتقد است اصلاحات تدریجی به معنای پذیرش فساد است و می‌گوید کسانی که به دنبال اصلاحات تدریجی هستند از عاملان فساد و پاسبانان فساد خطرناک‌ترند. این نظر ملکی در سال ۱۳۲۳ است. ولی در سال ۱۳۲۴ اتفاقی رخ می‌دهد که نظر ملکی در این زمینه کاملا عوض می‌شود و آن پیروزی حزب کارگر است در انگلستان و سفری که متعاقب آن ملکی به انگلستان می‌کند. در کینه‌توزی‌ها و تهمت‌هایی که حزب و انشعابیون به یکدیگر زدند بسیاری از موارد تاریخی قلب شد از جمله اینکه گفتند انشعاب نتیجه نفوذ امپریالیسم در حزب توده است و ملکی از زمانی که به مسافرت انگلستان رفت، تغییر رویه داد و از همان زمان به عامل انگلستان تبدیل شد. این حرف هجوی است ولی در اینکه خلیل ملکی در انگلستان واقعا تغییر نظر داد تردیدی نیست. پس از بازگشت از سفر انگلستان او از بابت سیاست خارجی همچنان سیاست خارجی انگلستان را استعماری می‌داند. در مقایسه دموکراسی غربی و دموکراسی شوروی بلاتردید ارجحیت را با دموکراسی شوروی می‌داند ولی سیاست داخلی هیئت حاکمه بریتانیا را به شدیدترین وجه ستایش می‌کند. حرف او این است که در آن جزایر خوشبخت و ارض موعود بهشتی بنا شده و هیئت حاکمه بریتانیا توانسته هم رضایت مادی و جسمانی ساکنان خودش را تأمین کند و هم رضایت وجدانی آنها را. حتی در جایی می‌گوید وقتی من در انگلستان از مؤسسات اقتصادی و بهداشتی و فرهنگی و آموزشی بازدید می‌کردم، دچار این فکر خیال‌پرستانه شدم که وقتی به ایران بازمی‌گردم، دیگر درباره سیاست روز مقاله ننویسم و توجه خودم را فقط معطوف کنم به مباحث عمیق‌تر تربیتی و فرهنگی. نمود این تأثیرپذیری از انگلستان در شیوه مبارزه مسالمت‌آمیز او متجلی می‌شود. قبل از مسافرت در مقاله‌ای در هنگام دولت صدرالاشراف می‌گوید برای پیروزی اگر حتی لازم شد جوی خون در خیابان‌های تهران جاری شود ابایی از آن نباید داشت. ولی وقتی به ایران برمی‌گردد کاملا تغییر نظر می‌دهد. سه شاهد مشخص برای این تغییر نظر داریم.

۱- اینکه خلیل ملکی از پرشورترین مدافعان تشکیل دولت ائتلافی با قوام است. در زمانی که حتی خود رهبری حزب توده ابا داشت در این زمینه دفاع صریحی کند ملکی کسی است که در مقابل یکی از اصلاح‌طلبان قدیمی یعنی امان‌الله قریشی شدیدا از حضور حزب در دولت قوام دفاع می‌کند. ۲- ملکی کاندیدای حزب است برای شرکت در انتخابات مجلس دوره پانزدهم. بعدا به خاطر وقایع اشغال آذربایجان حزب کلا انتخابات را تحریم می‌کند و این موضوع منتفی می‌شود ولی به هر حال ملکی می‌پذیرد که کاندیدای حزب باشد. ۳- بیانیه هیئت اجرائی موقت که اصلا یک تحول عمیق و زیربنایی است نسبت به آنچه تا آن موقع حزب توده دست‌کم نزد هوادارانش مدعی پیروی از آن بود یعنی انتقاد از ماجراجویی و تعهد به اینکه ما در چارچوب قانون اساسی مشروطه داریم فعالیت می‌کنیم و ما نه فقط بی‌احترامی به مذهب نمی‌کنیم بلکه پیرو شریعت حقه محمدی هستیم و مواردی از این دست که مجموع آنها را می‌توان در چارچوب پیروی از روش مسالمت‌آمیز مبارزه سیاسی جمع‌بندی کرد. می‌خواهم از این بحث این نتیجه را بگیرم که با این تناقض‌های بنیادی که در افکار جمع انشعابیون وجود داشت حتی اگر آن حملات حزب توده و شوروی هم نبود، گرچه در روایت تاریخی نباید پیش‌بینی کرد ولی این احتمال را می‌شود داد که حزب جمعیت سوسیالیست توده ایران اگر هم شکل می‌گرفت احتمالا عمر دیرپایی نداشت.

نهچیری در ادامه گفت: «تردیدی نیست که انشعاب شرط لازم برای تشکیل حزب نیروی سوم بود ولی شرط کافی نبود. عوامل دیگری در انشعاب دخیل بودند: ۱- ظهور تیتو و کمونیسم ملی. یکی دیگر از پندارهای اشتباهی که رایج است این است که انشعاب از حزب توده نخستین تجلی کمونیسم ملی و جدایی از شوروی بود که درست نیست و ملکی ملهم از تیتو است. با الهام از کمونیسم ملی تیتو است که ملکی اندیشه او را به اندیشه سوسیال‌دموکراسی و گسست قطعی از مسکو پیوند می‌دهد. عامل دوم که در تدوین نظریه نیروی سوم مؤثر است تشکیل جبهه ملی است که این امکان برای فعالیت مجدد را به ملکی می‌دهد. بحث سوم این است که هر انسانی می‌تواند اندیشه‌ای داشته باشد ولی اگر بخواهد آن را محقق کند به قابلیت‌های او در عمل برمی‌گردد. فراموش نکنیم که ملکی مترجم کتاب «نقش شخصیت در تاریخ» اثر پلخانف و «قهرمان در تاریخ» سیدنی هوک است. او اولین نفری است که براساس نظریه نقش شخصیت در تاریخ دوره ۲۰ساله و پادشاهی رضاشاه را تحلیل کرده، صرف‌نظر از آنکه با او موافق باشیم یا مخالف و در بسیاری از مقالات خودش از نقش شخصیت در تاریخ صحبت کرده، چنین کسی طبیعتا برای خودش یک شخصیت تاریخی قائل است. خودش می‌گوید در خانه نشسته بودم که جبهه ملی تشکیل شد و دیدم که مطبوعات حزب توده صحبت می‌کنند که بله جبهه ملی تشکیل شده و هوادارانی هم دارد ولی چون برنامه ندارد مجبور به ائتلاف با حزب توده خواهد بود. ملکی می‌گوید من وظیفه ملی خودم دیدم که به جبهه ملی بروم و به آنها برنامه بدهم. خصایل شخصی و ویژگی‌های اخلاقی فرد در اعمالش تأثیر دارد. ملکی ذهن نقادی دارد. انسان پاکدستی است. تا حدی آدمی احساساتی است. از سوی دیگر جاه‌طلب هم است، کینه‌توز هم است، غرور هم دارد و به تعبیر شاهپور بختیار تا حدی گوشت‌تلخ است. وقتی بخواهیم از نیروی سوم صحبت کنیم باید مجموعه این خصوصیات را در نظر بگیریم تا حتی‌المقدور تحلیل نسبتا واقع‌بینانه‌ای داشته باشیم».

ملکی در انشعاب از حزب توده هیچ نقشی نداشت

در بخش دوم میزگرد صداقت موضوع بحث را متوجه انتقادات وارد به حزب توده کرد: «در حزب توده با یک تناقض مواجهیم. وقتی به دهه ۱۳۲۰ و سال‌های قبل از کودتا نگاه کنیم متوجه می‌شویم که جامعه مدنی ایران بعد از اشغال متفقین تا حدود زیادی به همت حزب توده شکل گرفت ازجمله اتحادیه‌های کارگری، اتحادیه‌های آموزگاران، سازمان‌های زنان، انواع نشریات، تشکل‌های روشنفکری و... در این دوره تشکیل شد. این حزب محل حضور دگراندیشان بود و یک نسل از دگراندیشان ایرانی در این حزب شکل گرفتند و تربیت شدند اما پرسش این است که چرا خود این حزب دگراندیشی را تاب نمی‌آورد؟ این تناقض را چگونه می‌توان توضیح داد؟».

خسروپناه در ادامه ابتدا به تکمیل بحث هسته کمونیستی در حزب توده ادامه داد: «این هسته در درون حزب بود و بعدا فعالیتش را ادامه داد اما به صورت اصلاح‌طلبانه و برای اصلاح حزب و فعالیت‌ها و سیاست‌های آن. مسئله‌ای که اصلاح‌طلبان دنبال می‌کنند این است که حزب را به یک حزب مارکسیستی تبدیل کنند. در درون حزب توده خلیل ملکی یکی از همین اصلاح‌طلب‌هاست. آنها فعالیت‌های گسترده‌ای را در جهت جذب عناصر مختلف حزبی شروع می‌کنند. به صورت فراکسیونی هماهنگی ایجاد می‌کنند و تمام تلاش‌شان در این جهت است. عملکرد حزب توده در وقایع مختلف از جمله دولت قوام و قضایای آذربایجان آنها را بیش از پیش تحریک می‌کند که فعالیت‌های خودشان را بیشتر کنند. اگر به اعلامیه انشعاب توجه کنید در آنجا از ضرورت شکل‌گیری سوسیالیسم علمی در درون حزب یاد می‌کنند، همان چیزی که در جامعه ایران چندان شناخته‌شده نیست و به جای مارکسیسم- لنینیسم از آن استفاده می‌کنند. یافته‌های من حاکی از آن است که خلیل ملکی در سازماندهی انشعاب هیچ‌گونه نقشی ندارد. در سازماندهی و فعالیت‌ها و گردهمایی‌ها نقشی ندارد. من از خود انور خامه‌ای و حسین سرشار شنیدم که توضیح می‌دادند نقش اصلی را در زمینه انشعاب و سازماندهی انشعاب انور خامه‌ای بر عهده داشت. خود انور خامه‌ای صریحا به من گفت که از زمانی که از اروپا برگشتم با اندیشه انشعاب به ایران آمدم.

آنها شروع می‌کنند به فعالیت و می‌گویند ما حتی در جلسات انتقاد حزبی که شرکت می‌کردیم ملکی به‌شدت با ما مخالفت می‌کرد و از مواضع حزب دفاع می‌کرد ولی اختلافات خودش را با رهبران حزب داشت و به‌تدریج ما توانستیم او را به سمت خودمان جذب کنیم، در این جهت که حزب را باید مارکسیستی کرد و مشی پرولتری آن را تقویت کرد. همان‌طور که دوستان توضیح دادند اگر به اعلامیه انشعاب نگاه کنیم حرف قابل عرضی برای اثبات ضرورت این امر در آن دیده نمی‌شود. آن چیزی که بعد از انشعاب رخ می‌دهد این است که بعد از مخالفت‌ها موضوعی که موجب می‌شود آنها از فعالیت‌های خودشان دست کشیدند در درجه اول مخالفت شوروی با مسئله انشعاب است. از طرف دیگر ملکی و عده‌ای از یارانش اعلامیه می‌دهند که انشعاب تعطیل و برگردید به درون حزب و حزب را تقویت کنید. اما عده‌ای از آنها به رهبری خامه‌ای که سازمان‌دهندگان اصلی انشعاب هستند به صورت مخفیانه از بهمن ۱۳۲۶ تشکیلاتی را به وجود می‌آورند که خامه‌ای اسمش را تشکیلات «کارگران انقلابی ایران» عنوان کرد. به صورت مخفی تا ۱۳۲۹ فعالیت می‌کنند. کارشان مطالعه و بررسی و تحقیق است. جزوه‌هایی هم در این زمینه می‌نویسند از جمله درمورد فعالیت حزبی و ملی‌شدن نفت و جبهه متحد. خوشبختانه این اسناد موجود است. یک تشکل مارکسیستی صرف دارند. در مقطعی برای ادامه فعالیت به این نتیجه می‌رسند که با حزب کمونیست شوروی تماس بگیرند. انور خامه‌ای نامه‌ای می‌نویسد که در آن از حزب کمونیست شوروی می‌پرسد آیا شما موافقید ما فعالیت‌های خود را ادامه دهیم یا نه؟ این نامه را حسین ملک به سفارت شوروی تحویل می‌دهد. پاسخی به آنها داده نمی‌شود. در جلسه رهبری این تشکیلات انور خامه‌ای دچار تزلزل می‌شود. بحث درمی‌گیرد. از تأثیرگذاران آن جمع حسین سرشار است که می‌گوید حال که شوروی مخالفت کرده یا جواب نداده، ما باید ادامه دهیم. این جریان در ۱۳۲۹ با انتشار هفته‌نامه «جهان ما» فعالیت خود را علنی می‌کند ولی عنوانی از تشکیلات ندارد. در آنجا شروع می‌کنند به تشریح مواضع خودشان که کاملا مواضعی مارکسیستی- لنینیستی است. از شوروی به‌شدت حمایت می‌کنند و با جریان‌های مخالف شوروی یا منتقد شوروی به مبارزه برمی‌خیزند، در مقاله‌های متعدد ازجمله یک کتاب درباره تصفیه‌های درون حزب کمونیست مجارستان، به‌شدت از تصفیه‌ها و دادگاه‌های فرمایشی استالین حمایت می‌کنند. خلیل ملکی و دوستانش فعالیت‌هایشان را به صورت دیداری ادامه می‌دهند ولی کار تشکیلاتی نمی‌کنند و فقط مطالعه می‌کنند. در ۱۳۲۸ خنجی که از فرانسه برمی‌گردد با خودش کتاب‌هایی را از کمونیست‌های یوگسلاوی می‌آورد و تجربه‌ای که در اروپا داشته درباره شوروی و مباحث نظری به آنها منتقل می‌کند. در ابتدا خنجی کتاب‌ها را در اختیار خامه‌ای می‌گذارد. خامه‌ای گفت من آنها را خواندم و گفتم با عقاید من جور درنمی‌آید و پس دادم. آنها را به خلیل ملکی می‌دهد. ملکی جدا از بررسی‌ها و تأمل‌هایی که در سال‌های پس از انشعاب انجام داده با مطالعه این کتاب‌ها و آگاهی از نظرات و افکار اروپا تحت تأثیر قرار می‌گیرد و نظراتش کم‌کم عوض می‌شود که بعد هم به تشکیل حزب زحمتکشان و همکاری با مظفر بقایی منجر می‌شود. باید بین بقایی در آن زمان با بقایی سال ۱۳۳۱ تفاوت قائل باشیم. در آن زمان بقایی به عنوان شخصیتی سیاسی که فعالیت‌هایی در نهضت ملی‌شدن نفت انجام می‌دهد متفاوت است با کسی که بعدا رودرروی نهضت ملی قرار می‌گیرد و دست به توطئه و کشتن افشاردوست و... می‌زند».

خسروپناه درباره پرسش دموکراسی در حزب توده این‌گونه پاسخ داد: «بعد از انشعاب ملکی از حزب توده، این حزب به‌تدریج رادیکال‌تر می‌شود و نظرات مارکسیستی- لنینیستی اتخاذ می‌کند. پس از ماجرای آذربایجان و فروپاشی بخش‌های عمده‌ای از تشکیلات حزب، با بازسازی و تصفیه‌ای که انجام می‌شود بیش از پیش به سمت ایدئولوژیک‌شدن می‌رود. از قبل نیز قضیه انحصارطلبی در این حزب وجود داشت و رهبران آن معتقد بودند که رهبری جنبش اجتماعی و سیاسی در ایران باید برعهده ما باشد. به اعتراضات حزب «میهن» و «ایران» به عملکرد حزب توده در این زمینه اشاره کردم. این امر و این حقانیت تاریخی که برای خود قائل بودند و ایدئولوژیک‌شدن حزب توده موجب می‌شود آن افکاری را که در انتقاد و مخالفت با تلقی یا مواضع حزب باشد برنتابند. این مسئله موجب می‌شود آن تناقضی که شما اشاره کردید در سال‌های ملی‌شدن صنعت نفت خودش را کاملا آشکار کند. در همان دوره هم ما می‌بینیم که حزب توده انواع و اقسام تشکل‌ها مثل جمعیت صلح و جمعیت مبارزه با بی‌سوادی و حمایت از کودکان و... را تشکیل می‌دهد، ولی در مواضع و نشریات خود می‌گوید باید رهبری ما را بپذیرید. پذیرای دیگران است فقط به شرطی که رهبری حزب توده را بپذیرند و در سال‌های بعد هم این رویه را می‌بینیم».

استفاده ابزاری از ملکی

در ادامه صداقت پرسش ارتباط گرایش اطلاح‌طلبانه ملکی را با اصلاح‌طلبان امروزی از شوکت پرسید و او این‌گونه پاسخ داد: «ضرب‌المثلی هست که می‌گوید مورخان پیامبرانی هستند که به گذشته نگاه می‌کنند. موضوعی که شما پرسیدید مربوط به حال و آینده است. ولی همان‌طور که قبلا گفتم در این زمینه از ملکی استفاده ابزاری می‌شود. چون کاملا روشن است که ملکی به عنوان شخصیتی که عضو حزب توده بوده و بعد در جامعه سوسیالیست‌ها فعالیت کرده تفاوت دارد با کسانی که فرضا در مجلس و دولت هستند و در هر کشوری در ارگان‌های تصمیم‌گیری هستند. این مقایسه درست نیست. اینها اصلا تشابهی با هم ندارند. درمورد خود ملکی یکی، دو نکته را بیشتر توضیح می‌دهم. یکی مسئله وابستگی است. تمام نوشته‌های ملکی و مخالفان حزب توده را اگر بخوانید خلاصه مسئله این است که اینها سرسپرده و وابسته به شوروی هستند و این موضوع همواره تکرار شده است.

طبیعتا در خود حزب توده از آغاز تشکیل تا ممنوعیت و بعد سال‌های مهاجرت تفاوت‌های قابل تأملی وجود دارد. ولی ما با مسئله سرسپردگی و وابستگی و این نوع صفات نمی‌توانیم جریان حزب توده را توضیح دهیم به خاطر اینکه اگر توجه کنیم پس از پیروزی انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ مسئله اصلی برای کمونیست‌ها این بود که این تنها کشور سوسیالیستی جهان است و وظیفه همه کمونیست‌ها حفظ این پایگاه بود. متأسفانه ملکی همه چیز را از این زاویه می‌بیند. در نظریه نقش دولت و راه‌حل‌هایی که ارائه می‌دهد اتفاقا تفاوت‌هایی با حزب توده ندارد و گاهی حتی رادیکال‌تر هم هست. اول به شوروی نگاه می‌کند و چون امکانش را در آنجا نمی‌بیند در مصر و هند و یوگسلاوی جست‌وجو می‌کند. واقعا سوسیالیسم مصر که ملکی از آن دفاع می‌کند چه ارتباطی به ایده‌های بنیان‌گذاران اندیشه سوسیالیستی دارد؟ طبیعتا جدایی یوگسلاوی از شوروی اقدامی قابل توجه است ولی چون آنها هم موفق نمی‌شوند آن‌گاه همه اینها را از مصدق می‌خواهد. او سیاست خارجی مصدق را تأیید می‌کند ولی در سیاست داخلی راه‌حل‌هایی را پیشنهاد می‌دهد که همان راه‌حل‌های کشورهای سوسیالیستی است: همه چیز باید دولتی شود، شهریه‌های دانشگاه باید قطع شود و تحصیل مجانی باشد، کرایه خانه‌ها باید نصف شود و... این همان نقش دولت در محدودکردن سرمایه خصوصی و دخالت سرمایه خصوصی در جامعه است. یعنی ملکی موفق نمی‌شود طرحی ارائه دهد که با دیدگاه کشورهای سوسیالیسم واقعا موجود تفاوتی داشته باشد. این بحث به این معنی نیست که اهمیت ملکی را که فردی جست‌وجوگر بوده نادیده بگیریم. قطعه‌ای از ادبیات حزب توده درباره ملکی را در آغاز خواندید. قابل ذکر است که ملکی هم با همان زبان با حزب توده صحبت می‌کرد. ملکی هم می‌گفت اینها دست در دست انگلستان جنبش ملی را سرکوب می‌کنند. ملکی هم از همین عبارات استفاده می‌کرد، مثلا به شاهزادگی کامبخش و اسکندری ایراد می‌گرفت و از منافع مادی نوشین صحبت می‌کرد. اینها مسائلی است که فقط هم به حزب توده و ملکی مربوط نیست. جریانات دیگر هم همین‌گونه بودند. مثلا جبهه ملی هم در زبان و ادبیات خود در برخی زمینه‌ها بسیار تندتر از حزب توده و ملکی است. حزب ایران می‌گوید: «ما دست وکلایی را که با برنامه دولت مخالفت کنند زیر ساطور قطع می‌کنیم». از این نمونه‌ها فراوان است. وقتی یک نماینده برجسته مملکت در مجلس با رزم‌آرا آن‌گونه صحبت می‌کند که «می‌دهیم تو را بکشند» یا حسین فاطمی در نشریه‌اش کاری به غیر از تهدید مخالفان به سرکوب و زندان نمی‌کند. این قضیه فقط مشکل چپ نیست و زمینه‌های وسیع‌تری در فرهنگ جامعه ایران داشته. مسئله دیگر این است که بسیار راجع به ملکی گفته شده که او پی برده بود که باید گام‌به‌گام جلو رفت و باید مبارزه علنی و قانونی کرد. متأسفانه در دوره امینی جبهه ملی از این امکان بزرگ که در جامعه ایران پیش آمده بود (و ملکی تقریبا تنها کسی بود که در اپوزیسیون به این مسئله توجه کرده بود) عبور کرد. از اهمیت همین یک مورد در زندگی ملکی و خدمتی که به جامعه ایران کرد نمی‌توان گذشت. متأسفانه جبهه ملی این فرصت را از دست داد. نکته‌ای که در این میان فراموش می‌شود این است که فقط اپوزیسیون یا جریان چپ این هشدار ملکی را در سال‌های پس از سقوط امینی و علم و پنج، شش سال آخر عمرش که به مسئله مبارزه قانونی توجه می‌کرد و از حکومت و ساواک می‌خواست که این راه را باز کند به او بی‌توجهی نکردند. حکومت هم این مسئله را نادیده گرفت. درباره مسئله اصلاح‌طلبی موضوع فقط این نیست که اپوزیسیون درک کند اهمیت اصلاحات چیست. این موضوع را حکومت شاه هم درک نمی‌کرد. صدمه‌ای که حکومت شاه به آینده اصلاح‌طلبی و سوسیال‌دموکراسی زد واقعا بخشودنی نیست».

> در سال‌های اخیر توجه به عقاید ملکی روزبه‌روز زیادتر شده و این‌طور به نظر می‌آید که نگاه تازه‌ای نسبت به او در حال شکل‌گرفتن است. باید ببینیم این ملکی امروز تا چه اندازه ملکی تاریخی است و تا چه اندازه ملکی اسطوره و افسانه؟ در درجه اول با مراجعه به خود نوشته‌های ملکی می‌توان راجع به نظراتش اظهارنظر کرد. یک ملکی سیاسی وجود دارد که استفاده ابزاری از آن می‌شود

مبارزه مسالمت‌آمیز: وسیله یا هدف؟

در ادامه صداقت به مقاله‌ای اشاره کرد که نهچیری قبلا نوشته و در آن یادآور می‌شود که شکل برخورد حزب توده با ملکی و نیروی سوم در عمل باعث شده بود که در سال‌های بعد شاهد نوعی هویت‌یابی سلبی در نیروی سوم باشیم؛ یعنی مخالفت با حزب توده در نیروی سوم تبدیل به محوری می‌شود که همه چیز گرد آن می‌گشت. حتی در دوره اوج ملی‌شدن نفت و جنبش ضداستعماری باز هم تأکید روی مخالفت با حزب توده بود. نهچیری در پاسخ به این پرسش که امروز ملکی و نیروی سوم چه میراثی برای چپ امروز می‌تواند داشته باشد، گفت: «اتخاذ شیوه مبارزه مسالمت‌آمیز و پارلمانی مربوط به دو سال قبل از انشعاب ملکی بود. او سال اول بعد از کودتا هم به همین رویه اصرار دارد ولی از آن پس این شیوه مبارزه برای او از وسیله به یک هدف تبدیل می‌شود. یعنی خشونت‌پرهیزی هدفی می‌شود که به صورت افراطی دنبال می‌کند؛ جایی می‌گوید اگر من مقید باشم که بین یک حکومت استبدادی و اغتشاشی که احتمالا به تسلط کمونیسم منجر شود یکی را انتخاب کنم اولی را برمی‌گزینم. در بیانیه جامعه سوسیالیست‌ها می‌گوید ما حتی با تظاهرات و بستن بازار هم مگر بنا به ضرورت‌های استثنائی موافق نیستیم. از همین‌جا می‌خواهم به بحث سوسیالیسم ایرانی برسم که اصولا اصطلاح بی‌معنایی است. نشانه‌های آن را در برخی آثار ملکی می‌بینیم. میراث ملکی را در سه بخش می‌توان خلاصه کرد؛ یکی همان سوسیالیسم ایرانی است که به یک معنا ملکی روشنفکر و سیاست‌مدار جنگ سرد است. اگر مخالفت با حزب توده را از آثار او حذف کنید، چیزی باقی نمی‌ماند. نمی‌توان مدعی استقلال از هر دو بلوک بود ولی از سفارت آمریکا برای تبلیغات ضدکمونیستی پول گرفت. در این زمینه اسناد موجود است، او اگر حزب دیگری با همین دیدگاه از جایی کمک مالی می‌گرفت آن را به جاسوسی و خیانت متهم می‌کرد. در بیانیه جامعه سوسیالیست‌ها از اینکه مسئله توزیع مسئله کشورهای پیشرفته است و در کشورهای توسعه‌نیافته مسئله تولید مهم است دفاع می‌کنند و می‌گوید در ایران در هر شرایطی تولید باید افزایش یابد اما آیا عجیب نیست که کوچک‌ترین اشاره‌ای به نقش اتحادیه‌های کارگری و سندیکاهای کارگری آن هم از سوی یک حزب سوسیالیستی در این بیانیه نشده باشد؟ با توجه به مجموع این مسائل آیا نمی‌توان حق داشت از اصطلاح «کشتگاه خشک خلیل ملکی» نام برد؟

> اگر مخالفت با حزب توده را از آثار ملکی حذف کنید، چیزی باقی نمی‌ماند. نمی‌توان مدعی استقلال از هر دو بلوک بود ولی از سفارت آمریکا برای تبلیغات ضدکمونیستی پول گرفت. او اگر حزب دیگری از جایی کمک مالی می‌گرفت آن را به جاسوسی متهم می‌کرد. آیا عجیب نیست که کوچک‌ترین اشاره‌ای به نقش اتحادیه‌های کارگری آن هم از سوی یک حزب سوسیالیستی در بیانیه تشکیل این حزب نشده باشد؟

بررسی

ملکی در مواجهه با مصدق

خلیل ملکی در سال ۱۲۸۰ یعنی چند سال پیش از انقلاب مشروطه در تبریز متولد شد و در سال ۱۳۴۸ یعنی هفت سال پس از انقلاب سفید محمدرضا پهلوی (۱۳۴۱) در تهران درگذشت. زمانی که از دنیا رفت، مورد انتقاد همه گروه‌های سیاسی بود. حزب توده و احزاب چپ او را فرصت‌طلب می‌دانستند؛ چراکه در دهه ۱۳۲۰ از حزب توده انشعاب کرده بود و برای سالم‌ماندن جان شاه نامه نوشته بود و همیشه با علم و حتی شاه قرار ملاقات داشت و در آخر عمر نیز در دربار کار می‌کرد. نهضت ملی نیز به خاطر همراهی او با مظفر بقایی و نقدهایی که بر مصدق وارد کرده بود، دل خوشی از او نداشتند. گرایش‌های مذهبی نیز به خاطر تأیید انقلاب شاه و مردم و همچنین رفتارهای شخصی که ضداحکام مذهبی بود، با او مخالف بودند. شاه و دربار نیز هرچه سعی کردند ملکی را به استخدام خود درآورند که مروج محافظه‌کاری باشد، نتوانستند و فضای بی‌اعتمادی میان ملکی و علم تا پایان برقرار بود.

ملکی به‌عنوان روشنفکر حزبی، فعال و سازمان‌دهنده، با اعتقاد به آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی و پیگیری این اهداف از راه‌های مسالمت‌آمیز توانست در بخش عظیمی از دوران طولانی و پرتب‌وتاب زندگی خود نقشی اثرگذار در سیاست و جامعه ایران ایفا کند. ملکی یکی از رهبران حزب توده در ایران و همچنین یکی از آن ۵۳ نفر معروف است که بعدها از این حزب منشعب شد. او از جمله چهره‌های سیاسی ایران است که در ملی‌شدن صنعت نفت تأثیر داشتند. او در سال ۱۳۲۶ از حزب توده انشعاب کرد و به‌همین‌دلیل سال‌ها مورد لعن و نفرین علاقه‌مندان این حزب قرار گرفت. او در سال‌های جوانی آرزوی استقرار جمهوری مدرن را در ایران، در سر می‌پروراند. این چهره سیاسی در سال ۱۳۴۴ همراه با سه نفر از همفکرانش بازداشت و در دادگاه نظامی محکوم به سه سال زندان شد. البته پس از ۱۸ ماه از زندان آزاد شد که آزادی‌اش بیشتر پیامد فشار سوسیالیست‌های اروپایی به شخص محمدرضا پهلوی بود. ملکی پس از آزادی به مطالعه و ترجمه رو آورد اما هیچ‌کدام از آثارش، با نام خودش مجوز انتشار پیدا نکردند. او در سال ۴۸ هنگامی که ۶۸ سال داشت، درگذشت. همایون کاتوزیان در کتاب «خلیل ملکی؛ سیمای انسانی سوسیالیسم ایرانی» به معرفی و دستاوردهای سیاسی-اجتماعی زندگی خلیل ملکی پرداخته و دوران پرآشوبی را که او در آن مشغول فعالیت سیاسی بوده، ترسیم کرده است.

محمدعلی همایون کاتوزیان پژوهشگر حوزه‌های علوم سیاسی، اقتصاد و نقد ادبی، متولد سال ۱۳۲۱ در تهران است که تألیفات زیادی به زبان‌های فارسی و انگلیسی دارد. «هشت مقاله در تاریخ و ادب معاصر»، «نامه‌های خلیل ملکی»، «سعدی، شاعر عشق و زندگی»، «دولت و جامعه در ایران، سقوط قاجار و استقرار پهلوی»، «نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران»، «برخورد عقاید و آرای ملکی»، «چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد»، «ایدئولوژی و روش در اقتصاد»، «نقدی بر بوف کور هدایت»، «مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران»، «صادق هدایت و مرگ نویسنده»، «استبداد، دموکراسی و نهضت ملی»، «اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی»، «ایرانیان» و «خشت خام» عناوین تألیفات و اشعار کاتوزیان هستند که در قالب تألیف یا ترجمه مترجمان مختلف از آثار او توسط همین ناشر چاپ شده‌اند.

کتاب «خلیل ملکی؛ سیمای انسانی سوسیالیسم ایرانی» به جز مقدمه، کتاب‌شناسی، یادداشت‌ها، نمایه و بخشی با نام «توفیق و شکست ملکی»، هشت فصل اصلی دارد که عناوین‌شان به ترتیب عبارت است از: خلیل ملکی و پنجاه‌وسه نفر، حزب توده، مبارزه بر سر قدرت و ملی‌کردن نفت، حزب زحمتکشان، نیروی سوم، کودتای ۱۳۳۲ و بعد، مبارزه بر سر قدرت ۱۳۳۹- ۱۳۴۲، ملکی: مرحله آخر. کاتوزیان در مقدمه کتاب ملکی را این‌گونه معرفی می‌کند: «خلیل ملکی شخصیتی بود بی‌همتا در گیرودار دورانی بیگانه با مدارا، که گاه اسیر بند حاکمان بود و گاه آزرده از گزند زبان مخالفان حکومت. او نخستین کسی بود که تبعیت محض احزاب کمونیست از اتحاد شوروی را مردود شمرد و تا آنجا پیش رفت که با نوشتن مقالاتی مستدل، ماهیت سوسیالیستی نظام حاکم بر اتحاد شوروی را آماج تردید کرد. ملکی روشنفکری ازخودگذشته بود که کم‌وبیش سراسر زندگی پرجنب‌وجوش را وقف بهبود میهن و سرنوشت هم‌میهنانش کرد، هرچند جامعه خردگریز و هیاهوطلب آن دوران هرگز قدر او را چنان که بایست نشناخت. او نظریه‌پرداز، تحلیلگر، نویسنده و مترجم و روزنامه‌نگاری بود که ایمانی استوار به آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی داشت». کاتوزیان درباره این جمله معروف ملکی که گفته بود باید از مصدق حمایت کرد حتی تا جهنم، معتقد است نیروی سوم انتقادات بزرگ و کوچکی به دولت مصدق داشت که الزاما به شخص مصدق مربوط نمی‌شد. مثلا آنها می‌گفتند که وزیر فرهنگ و آموزش‌وپرورش آدم خوبی است ولی برای اداره آن وزارتخانه مناسب نیست. یکی از انتقادها متوجه ردکردن میانجیگری بانک بین‌المللی در قضیه نفت بود. بانک حاضر بود برای دو سال به هزینه خود صنعت نفت را اداره کند و درآمد آن را سه قسمت کند: یک قسمت را به ایران بدهد، یک قسمت دیگر را به انگلیس و قسمت سوم را ذخیره کند تا ایران و انگلیس نفت را بین خود تقسیم کنند. این در حکم یک آتش‌بس می‌بود که ضمن آن ایران و انگلیس با مذاکره و روش‌های دیپلماتیک اختلاف خود را حل کنند. مصدق مایل بود این پیشنهاد را بپذیرد ولی نزدیکان او، مخصوصا کاظم حسیبی، رأی مصدق را زدند. و وقتی از حسیبی پرسیده بودند آلترناتیو او به پیشنهاد بانک چیست، گفته بود یک نفر در خواب به من گفت شما قطعا پیروز می‌شوید. ردکردن آن پیشنهاد سبب تحریم بین‌المللی نفت ایران و مصیبت اقتصاد بدون نفت شد. حال آنکه اگر آن پیشنهاد پذیرفته شده بود، کودتا هرگز اتفاق نمی‌افتاد. یا حقوق زنان که ملکی و نیروی سوم سخت بر آن اصرار داشتند ولی دولت مصدق - ظاهرا بر اثر فشار یکی، دو نفر از علما- حاضر به دادن حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن به زنان نشد. یک مسئله مهم اصرار ملکی برای اجرای قانون بود. مخالفان راست و چپ مصدق ظاهرا مجوز داشتند که هر تهمتی که می‌خواهند بزنند، هر آشوبی را برپا کنند و هر توطئه‌ای را بسازند، بدون آنکه قانون مزاحمشان شود. انتقادات به زعم کاتوزیان «سازنده» ملکی به اینها محدود نمی‌شود و تفصیل آن را می‌توان در کتاب «سیمای انسانی سوسیالیسم ایرانی» خواند.

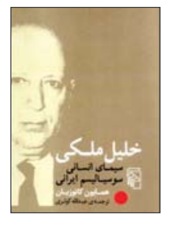

خلیل ملکی؛ سیمای انسانی سوسیالیسم ایرانی
محمدعلی همایون کاتوزیان
ترجمه: عبدالله کوثری
نشر مرکز
قیمت: ۵۹۸۰۰ تومان